

## هانا آرنت، نمونه فرهنگ پرداز غربی

(۱)

فاضل غیبی

هانا آرنت در ایران امروز به عنوان یکی از چهره‌های اندیشه‌ورزی در غرب نامدار شده است. در این نوشتار با نگاهی کوتاه به زندگی و پیامدهای اندیشه او می‌کوشم نشان دهم، چگونه دختر یهودی یتیمی توانست به این جایگاه دست یابد.

هانا آرنت (۱۹۷۵-۱۹۰۶) کودکی و جوانی خوبی نداشت. پدر را در شش سالگی از دست داد و خودش نیز اغلب بیمار بود. چون مادر دوباره ازدواج کرد، صاحب دو ناخواهری شد که او را می‌آزدند. او اما به کمک مادری فرهیخته و با تکیه بر استعداد و پشتکار خود توانست چنان بیاموزد که یکسال زودتر از همکلاسی‌هایش با نمره عالی دیپلم متوسطه گرفت. او مجبور شده بود دیپلم را بطور متفرقه بگیرد، زیرا به سبب اعتراض به توهینی از سوی آموزگار، از مدرسه اخراج شده بود.

اما گذشته از پشتکار، همت بلند او بود که دختر ۱۷ ساله را از زادگاهش در شهری که امروزه به روسیه تعلق دارد به Marburg و به شاگردی استادی کشاند که شهرت داشت "اندیشیدن می‌آموزد."! این استاد مارتین هایدگر معروف بود که با وجود زن و دو فرزند به او اظهار عشق کرد. رابطه استادی ۳۵ ساله با شاگردی ۱۸ ساله نمی‌تواند رابطه سالمی باشد، شاهد آنکه هایدگر هیچگاه قصد جدایی از همسر و ازدواج با او نداشت و هانا آرنت نخستین معشوقه‌اش نیز نبود. بنابراین دستکم از دیدگاه امروز می‌توان هایدگر را به سؤاستفاده از موقعیت خود متهم کرد.

هانا آرنت هرچند بزودی هایدگر را ترک کرد، اما هیچگاه سخنی که بیانگر نفرت شخصی از او باشد بر زبان نیاورد و انتقادات او به موضع سیاسی هایدگر نیز عاری از کینه بود. برعکس، به گفته خود قصد داشت مهمترین کتابش را به او تقدیم کند، اما چون هایدگر جواب نامه‌اش را نداد از آن منصرف شد.

در مورد رشته تحصیلی آرنت باید در نظر داشت که او نه تنها در خانواده‌ای یهودی بزرگ شد، بلکه آگاهانه خود را یهودی می‌شمرد. با اینهمه چنان از تعصب مذهبی بری بود، که از همان دوران دبیرستان "الهیات مسیحی" را دنبال کرد و جای شگفتی نیست که رساله دکترایش را درباره "مفهوم عشق نزد آگوستین مقدس" نوشت.

بر چنین زمینه‌ای از آنجا که به پدیده مسیحیت بدون پیشداوری و از بیرون می‌نگریست توانست این چیستان هزار ساله بگشاید که چگونه مسیحیت توانست به گسترده‌ترین آیین جهانی بدل شود؟

هانا آرنت کشف کرد که عیسی مسیح آیینی را ارائه داد که نیاز بشر شهرنشین را برآورده می‌کرد و به همین سبب در مراکز تمدن نیمکره غربی، از رم تا تیسفون و از اسکندریه تا آتن، مورد استقبال قرار گرفت. در کانون این آیین "بخشش" قرار دارد که باید جایگزین حکم "دندان در برابر دندان، چشم در برابر چشم!" می‌شد. زیرا اجرای حکم قصاص در زندگی شهرنشینی ناگزیر به برآمدن انبوه کوران و شلان منجر خواهد شد. وانگهی "بخشودن" از سوی ویژگی ایزدی است و از سوی دیگر به سنجش نیاز دارد. از اینرو انسان بدینکه می‌بخشد، هم خداگونه رفتار می‌کند و هم خردمندانه. بنابراین بخشودن، انسان را به جایگاهی والا برمی‌کشد.

با بازتاب گسترده‌ای که انتشار رساله دکترای او در محافل فلسفی و ادبی آلمان پیدا کرد (۱۹۲۹ م.) گام بعدی می‌بایست دستیابی به مقام استادی فلسفه باشد، اما با گسترش فاشیسم در آلمان نه تنها چنین چیزی ممکن نبود که امکان زندگی فعال نیز روز بروز تنگ‌تر می‌شد. خاصه آنکه خانه‌اش در برلین به گذرگاه فراریان بدل شد و خود از هیچ کاری رویگردان نبود، چنانکه در رابطه با گروهی مخفی، مأمور بود بریده‌های روزنامه‌های آلمان را به خارج بفرستد تا با انتشار آن‌ها جهانیان از رفتار نازی‌ها با یهودیان آگاه شوند. با لو رفتن گروه، گشتاپو دستگیرش کرد. اما او توانست با هوش سرشار بازجوی خود را بفریبد و پس از هشت روز آزاد شود.

موضع ضدفاشیستی هانا آرنت، که اینک پس از مهاجرت همسرش به پاریس (مارچ ۱۹۳۳ م.) در برلین تنها می‌زیست، از چند جهت با مخالفت دوستان و همکارانش روبرو بود:

از یک سو آنان که (مانند هایدگر) به همکاری با رژیم نازی روی آوردند. از سوی دیگر جمعی که (بعضاً با وجود یهودی بودن) از توجه به خطر فاشیسم ابا داشتند و بالاخره گروه سوم که هرچند ضدفاشیست بودند اما آن را موجی گذرا می‌

یافتند. در میان گروه سوم، از همه مهمتر کارل یاسپرس فیلسوف نامدار و استاد راهنمای او بود. یاسپرس با جدیت از او می خواست که در آلمان بماند و بخاطر یهودی بودن میهن خود را ترک نکند!

"برای من باعث تعجب است که شما خود را بعنوان یهودی از هموطنان آلمانی خود جدا می گیرید."

اما هانا آرنت با وجود احترام و محبت نسبت به او، آنگاه که مبارزه با حکومت تازه به قدرت رسیده نازی را بی ثمر یافت آلمان را ترک کرد و به همسرش در پاریس پیوست. در داوری تاریخی باید مهاجرتش را ناشی از درایت او دانست وگرنه به یکی از میلیون ها قربانی یهودکشی بدل می شد. او در پاریس در کنار کار پژوهشی و تدریس در دانشگاه آلمانی، گروه جوانان صهیونیستی را تشکیل داد، که به فراریان از آلمان کمک می کرد به فلسطین مهاجرت کنند. بسال ۱۹۳۹ م. حکومت نازی که هنوز دستش به او نمی رسید تابعیت آلمانی او را لغو کرد و بلافاصله پس از اشغال فرانسه بعنوان "عنصر نامطلوب" دستگیر شد و باید در اردوگاهی منتظر انتقال به آلمان می ماند. اما توانست از آنجا فرار کند و با یکی از آخرین کشتی های پناهندگان به نیویورک بگریزد. (۱۹۴۱ م.) او تا به آخر عمر در این شهر بعنوان استاد دانشگاه زندگی نسبتاً آرامی داشت، برخلاف زندگی فکری اش که همواره پر از بحران و برخورد بود.

هانا آرنت در سه چهار سال آخر زندگی در آلمان به مطالعه مارکسیسم پرداخت و در کنار آن درباره "جنبش زنان" و "تاریخ یهودیان آلمان" نیز پژوهش می کرد. حاصل این پژوهش ها کتاب "سرگذشت زنی یهودی در آلمان دوران رمانتیسیم" بود. در آن آرنت زندگی Rahel Varnhagen (۱۸۳۳-۱۷۷۱ م.) را بعنوان نمونه زنان یهودی بررسی کرد که در قرن ۱۸ م. با وجود ثروت و پیشگامی فرهنگی به طبقات بالای جامعه راهی نداشتند. Rahel برای مقابله با این وضع، به ابتکار جالبی دست زد و آن برگزاری Salon (محل ادبی) در برلین بود، که بزودی در همه شهرهای بزرگ اروپا رواج یافت. در این "محافل ادبی" نمایندگان افشار و آرای گوناگون می توانستند به چکامه ها و خطابه های هنرمندان و اندیشمندان، از هاینه و هگل تا ولتر و دیدرو، گوش دهند. بوسیله این سالن ها از یک سو اندیشمندان مشهور می شدند و از سوی دیگر، آزاداندیشی و آزادیخواهی به تبلور اجتماعی دست می یافت. بدین سبب این نهاد را گامی اساسی در تدارک انقلاب کبیر فرانسه دانسته اند، که به تنهایی کفایت تا نقش مهم یهودیان در برآمدن آن را نشان دهد.

پس از این کتاب هانا آرنت شاهکار خود یعنی پژوهش درباره "توتالیتاریسم" را به پایان برد. وی دو دهه در بحبوحه ظهور و سقوط فاشیسم در این باره پژوهش کرد که چرا یهودیان در تاریخ اروپا همواره مورد آزار و کشتار بودند و چگونه یهودستیزی به ظهور فاشیسم انجامید؟

او توانست از مقایسه جنبه های گوناگون جنبش های فاشیستی، از فاشیسم مدلی ("پیکره") بپردازد که شناخت علمی آن را ممکن می ساخت. کتاب او در این باره از دو بخش "آنتی سمیتیسیم، امپریالیسم و راسیسم" تشکیل می شد. اما پس از آنکه کتاب را بسال ۱۹۴۹ م. منتشر کرد، دریافت که ویژگی هایی را که برای نازیسم برشمرده بود به همان شدت در مورد استالینیسیم صادق اند. از اینرو به پژوهش هایی بیشتر دست زد و کتاب را در طرح جدیدی بسال ۱۹۵۱ م. به انگلیسی منتشر ساخت و بالاخره ۱۹۵۵ م. هنگامی که ترجمه آلمانی آن منتشر شد کتاب را با فصل جدیدی درباره "استالینیسیم" تکمیل کرده بود.

می توان گفت، هانا آرنت در آن دوران بزرگترین متخصص درباره فاشیسم بود و کتابی که بسال ۱۹۴۹ م. منتشر کرد می توانست از هر سو بویژه در میان جریانات چپ و یهودی بعنوان مهمترین پژوهش در این باره مورد استقبال قرار گیرد. اما هنگامیکه او به کشف خود درباره همزادی فاشیسم و استالینیسیم دست یافت صداقت علمی به او اجازه نمی داد که بخاطر شهرت و محبوبیت از بیان آن صرفنظر کند.

از طرف دیگر برای کمونیست ها که دهه ۵۰ نه تنها در بلوک شرق، بلکه در محافل روشنفکری غرب نیز از نفوذ بسیار برخوردار بودند و خود را نجات دهنده بشر از فاشیسم می دانستند، نظریه آرنت غیرقابل تحمل بود. بدین سبب از طرفی از نفوذ افکار او به بلوک شرق جلوگیری کردند (چنانکه در "دائرة المعارف فلسفی" آلمان شرقی هیچگاه نامی از او نیامد)، و از طرف دیگر از وارد آوردن هیچگونه تهمت به او (از جمله "عامل CIA") رویگردان نبودند.

هرچند این کوشش ها توانستند آهنگ نفوذ نظریات هانا آرنت را دو دهه ای کند، اما گسترش آنها بالاخره روشنفکران آنسوی دیوار آهنین را واداشت رژیم کمونیستی حاکم بر نیمی از جهان را از درون درهم شکنند.

این سرآغاز انقلاباتی به شیوه نوین بود که به سبب شیوه روشنگرانه و مسالمت جویانه به "انقلاب آرنتی" معروف شد و به جلوه های گوناگون از اروپای شرقی تا آمریکای جنوبی در بسیاری کشورها به تحولی برآستی مثبت و دمکراتیک دامن زد.

تأثیر نظرات هانا آرنت در نوسازی دمکراتیک جوامع چنان عظیم است که به تنهایی کافیت تا جایگاه والایی را در تاریخ اندیشه نصیب او کند. اما او در زمینه های دیگری نیز (از "تئوری تربیت" تا "فلسفه وجود") آرای بیانی کرد که بسیاری جوانب زندگی جوامع پیشرفته را دگرگون ساخت. چنانکه او را بدون مبالغه می توان پر تأثیرترین فیلسوف دوران معاصر شمرد. این مختصر را مجال پرداختن به اثرات "نامحسوس" او در زمینه های گوناگون نیست و تنها به دو نمونه بسنده می شود:

- نمونه اول آنکه او در مورد شیوه تربیت خواستار پرورش کودکان در چهارچوب زندگی خانوادگی و بدست پدر و مادر بود. پس از آنکه در قرن بیستم "تئورسین های تربیتی" بسیاری مانند ماکارنکو و مونته سوری.. خواستار پرورش هرچه بیشتر کودکان در شبانه روزی ها، اردوگاه ها و نهادهای آموزشی بودند، در دوران اخیر خواسته هانا آرنت در همه کشورهای پیشرفته رواج یافته و کانون خانواده بعنوان نهاد اصلی تربیت نوباوگان در نظر گرفته می شود.

- نمونه دیگر مربوط به "جنیش زنان" است. هانا آرنت در این باره نیز نظری متفاوت با جریان مسلط در سده گذشته داشت. هر دو جریان مهم در این قرن (کمونیستی و فمینیستی) خواستار این بودند که زنان برای آنکه از حقوق برابر با مردان برخوردار شوند باید نشان دهند که می توانند در همه کارها با مردان همگام باشند. اما هانا آرنت بر این نظر بود که برابری حقوق مرد و زن ربطی به توانایی های دو جنس ندارد. چنانکه مردان نیز صرفنظر از میزان توانایی از حقوق برابر برخوردارند. بنابراین در ورای برابری کامل حقوقی میان مردان و زنان، عدالت حکم میکند که جامعه نقش بارز زنان در فرزندپروری را با مزایایی پاسخگو باشد. تأمین امکانات بهتر آموزشی می تواند یکی از این مزایا باشد. برخورداری از آن نیز طبعاً بدین منجر خواهد شد که زنان در دانش و هنر گوی سبقت از مردان برآیند. در این صورت زنان خواهند توانست فرزندپروری را با نیازهای دنیای کار آشتی دهند و نیازی به پرداختن به کارهای "مردانه" نداشته باشند. خوشبختانه در نیم قرن اخیر کشورهای پیشرفته نیز هرچه بیشتر در این جهت سیر می کنند که با ارائه مزایایی، عدالت اجتماعی در حق زنان برقرار شود.

نگاهی کوتاه به خطوط اصلی زندگی هانا آرنت نشان داد، که اندیشمندی فقط تئوری پردازی نیست، بلکه می توان و باید از آن در زندگی شخصی، حتی اگر در دورانی تاریک و سخت باشد بهره گرفت.

او اندیشمندی بود که به هر پدیده فلسفی، تاریخی و یا اجتماعی به شیوه انتقادی و با دیدی نوین برخورد می کرد و آنجا که به اندیشه ای نوین دست می یافت، آن را با شهامت و به روشنی بیان می کرد. در این راه نه تنها از برخورد، توهین و تهمت مخالفان ابایی نداشت که دوستان نزدیکی را نیز به سبب پافشاری بر حقیقت از دست داد.

از این نظر مورد بسیار دردناک در ماجرای آدولف آیشمن روی داد. هانا آرنت بعنوان شاهد محاکمه این سازمانده کشتار میلیون ها یهودی، در کتابی که در این باره نوشت آیشمن را نه یک "جانی بالفطره و شرّ مجسم"، بلکه فردی حقیر و انسانی "بی فکر و تمیز" توصیف کرد که مانند میلیون ها دیگر از توده فریب خورده، بسادگی فریب های توتالیترا می خوردند. او با نشان دادن مواردی که شماری از یهودیان در اردوگاههای مرگ هیتلر به آلت دست دژخیمان بدل شدند بدین حقیقت رسید که "قدرت نه تنها قدرت مندان را، بلکه ناتوانان را نیز فاسد می کند."

اما این حقیقتی نبود که برای بازماندگان کشتار میلیونی در کوره های آدم سوزی قابل تحمل باشد، از اینرو این بار حتی دوستان یهودی او نیز او را برنمی یافتند و از هر سو آشبار تهمت و توهین بر سر او می بارید. تا آنجا که کتابش را "بد و احمقانه" نامیدند و خودش را "شهرت طلبی که مغزش را تئوری پردازی فاسد ساخته" خواندند.

اما تاریخ نشان داد که نه تنها در این مورد، بلکه در بسیاری موارد دیگر نیز حق با هانا آرنت بود و هرچند او در زمان زندگی اثرات اندیشه خود را به چشم ندید، اما به یکی از چهره های سازندگی و فرهنگ پروری در غرب بدل شد. شخصیت و زندگی او برای ما ایرانیان باید از دو سو مورد توجه قرار گیرد:

- یکی آنکه دانش‌آموزی فقط یکی از پیش‌شرط‌های روشنفکری و اندیشه‌ورزی است و برای آنکه به اندیشه‌ورزی برسیم، از شهامت و ثبات قدم تا انسان دوستی و آزادگی، به همه ویژگی‌های مثبت انسانی نیاز است. بویژه خودپسندی بنیان اندیشه‌ورزی را برپا می‌دهد. جالب است که هانا آرنه از این نظر نیز نمونه بود. او با آنکه باید بزرگترین نظریه‌پرداز سیاسی تاریخ شمرده شود و مثلاً حتی در جوانی دو سال پیش از قدرت‌یابی هیتلر، آن را پیش‌بینی کرده بود، اما تا آخر عمر خود را از نظر سیاسی "ساده لوح" می‌دانست! (۱)

از سوی دیگر اندیشه‌ورزی و داد‌پروری نیز همزاد هستند و دادخواهی نیز بنویه خود به برخورد با پیرامون منجر می‌شود. چنانکه اشاره شد زندگی هانا آرنه از این نظر هم آموزنده است. نمونه، اعتراض او به آدورنو، بدین خاطر که او از والتر بنجامین در تنگدستی زندگی در پاریس دستگیری نکرده بود؛ تا بدانجا که نوشت، آدورنو را به خانه ام راه نخواهم داد!

- نکته دیگر در زندگی هانا آرنه که باید بویژه مورد توجه اندیشمندان ایرانی قرار گیرد، اینستکه اندیشه ابتدا به ساکن و بدون آزادمنشی فرهنگی شکوفا نمی‌شود. قضیه عکس اینستکه اگر در طول تاریخ اندیشمندان سترگی از میان یهودیان برخاستند و بویژه از سده ۱۹ م. اغلب فیلسوفان غربی یهودی‌تبار بودند، نشانگر والایی اخلاق و ارزش آزادی اندیشه در فرهنگ یهودی است. بدین سبب باید تأکید کرد، امروزه اندیشه‌ورزی بدون بزرگداشت فرهنگ یهودی سترون است و بویژه در دوران ما که یهودیان با کوشش بسیار موفق شده‌اند یکی از پیشرفته‌ترین و از نظر علمی بارورترین کشورهای دنیا را در همسایگی ایران برپا دارند، ادعای دانایی و فلسفه دوستی، با اسرائیل ستیزی ناسازگار است.

در بخش دوم این جستار زندگی و آثار عبدالحسین زرین کوب بعنوان نمونه فرهنگ‌پروری معاصر ایران مورد بررسی قرار خواهد گرفت.